

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

رای اسلامی
تجزیه
ب اهدائی: معنوی

۱-۳

۱۴۹۰

کتابخانه

جمهوری اسلامی ایران

خطی اهدائی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

۱۴۹۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تجزیه: ۱-۲

کتاب

مؤلف

موضوع

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

خطی اهدائی

۱-۳

۱۹۹۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه: ۱. صنف کتب ح ۲. نجوم و

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (۱۵) از کتب اهدائی : شعری



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

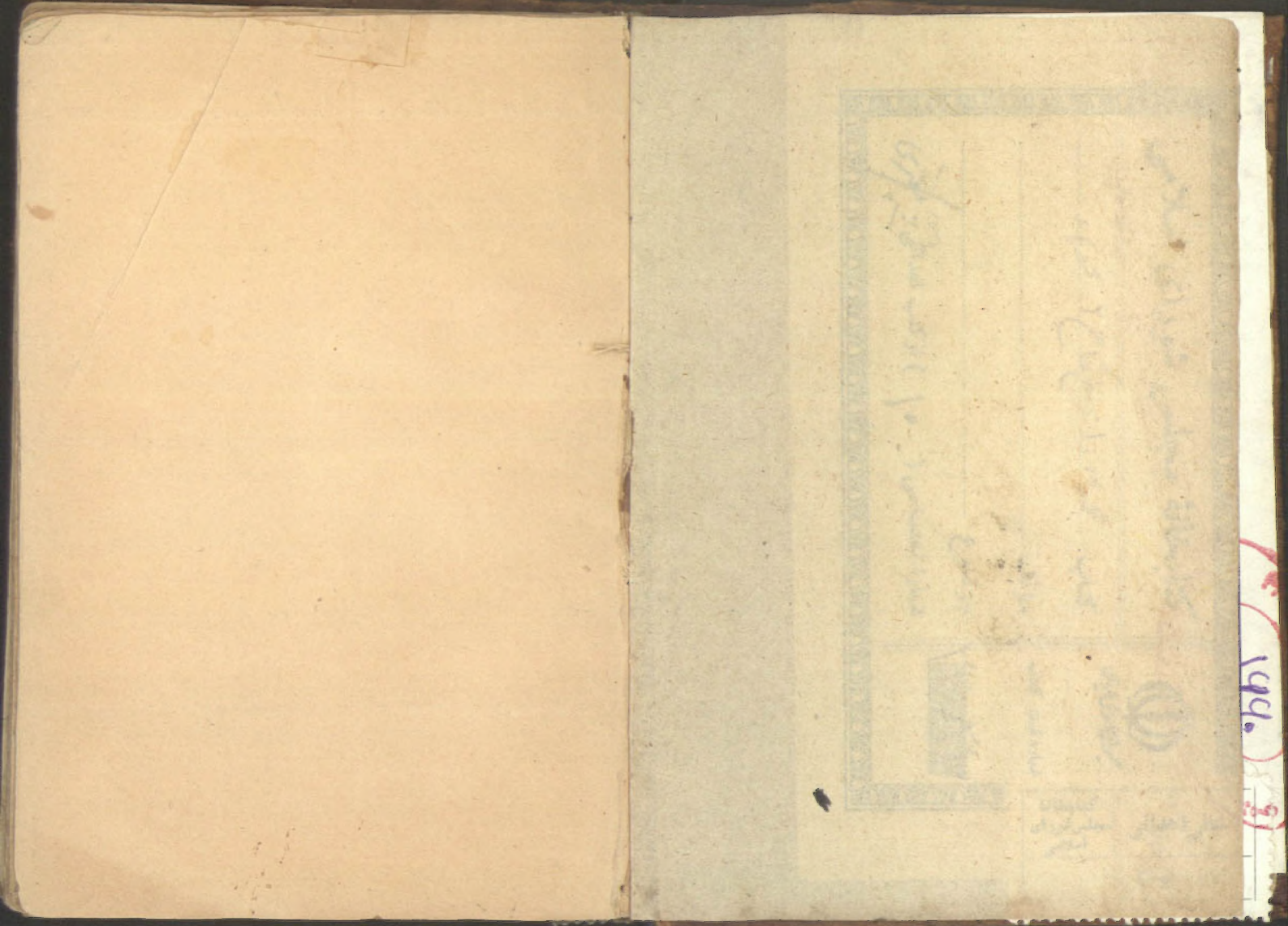


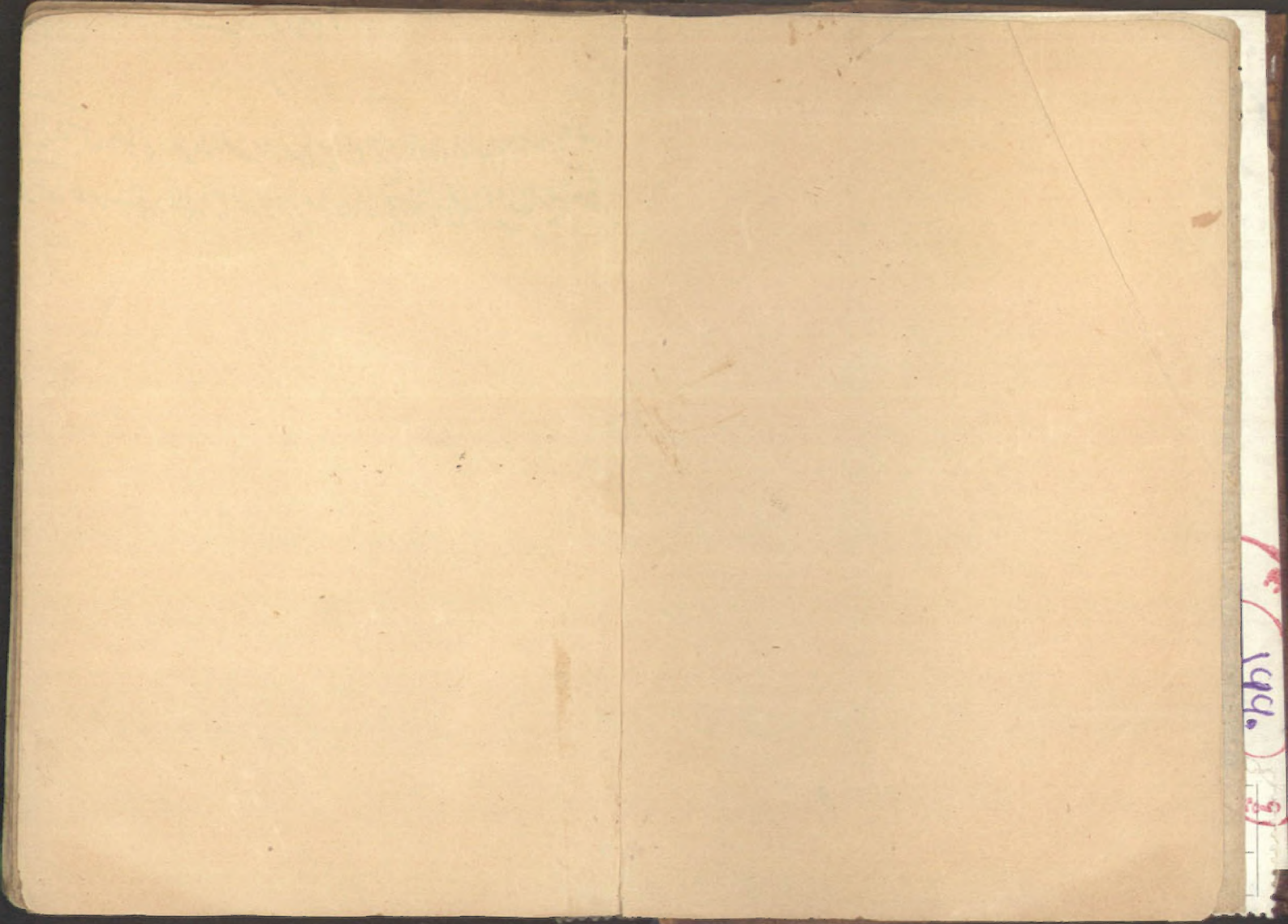
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۱۰

۱۰-۳





بسم الله الرحمن الرحيم

عالم اس في حكم الجرم ما اجتمعوا او احده مع الابوين والاولاد او احدهم فيه مسائل وقامت
الاولاد لا يربى الجرم الا بالجد مع احد الابوين مسلم وقفا لغير القصد وفي كتاب بل حقيقا عن غير العدد



12

مع

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أحل النكاح وندب إليه وحرّم
الزنا والسفاح ونهى عنهما والصلوة على سيد
المرسلين وآله الطيبين محمد وآله الطاهرين
المعصومين أما بعد غرض از تحریر
این رساله و چیزی است که جمعی
از برادران ایمانی و دوستان روحانی
حاضر و غایب را تکلیف و تحمیل نمودند
تا بر تحریر این مختصر عقود نكاح و انوائ
مع تغیرات آن بر وجهی که غایت احتیاط
طلبه در جمیع امور مستحسن و مرغوب است
است در آن وجهی اتمل مرعی بوده باشند
و چون امر فروج مزید احتیاط را سرافراز

سرافراز

وزن که حاضر باشند در وقت عقد
اگر وکیل بعوضی سمعاً بگوید و اشاره
کند بهر است و باید که قبل از تمام صیغه
ایجاب شروع بقبول نکند و بعد از ایجاب
فاصله عرفی واقع بشود و باید که در
صنکام وکیل شدن یا دو مرد عادل
یا جمعی از مشهور حاضر باشند که آن
زنا باشد و بداند که او است که حرف
میکوید و در وقت شهادت بتواند شهادت
داد و باید که در وقت وکیل شدن
و صیغه گفتن تعیین مهر بکند که
زهری که تازه سکه است یا دلچینه
دانک و نیم است یا ده دینگی و باید که
قبل از شروع در صیغه خطبه مشتمل

برجد و صلوات و تحسین و تکاح
و تعدیل و سفلح بخواند و خطبه نادر
گلبینی است که یک را بخواند خوبست
و اگر آنها مکتوب نشود این دو کلمه که بخاطر
رسیده بد نیست الحمد لله الذي خلق
من الماء بشي فجعله رباً و صيراً و كان
على كل شيء شئياً قد برأ و صلا لله على اشرق
الموسلين محمد و اهل بيته الذي من اد
هب الله عنهم الرجس و طهرهم
تطهيراً اما بعد فقد قال الله تبارك
و تعالی و قوله الحق و انكحوا لايمانی
منكم و الصالحين من عبادكم
و ايمانكم ان ياتوا فقرأ يغنيهم الله
من فضله و الله واسع علیم و قال

رسو

بود که بیند که پند که یک جانب وی برخواست
دلیل کند که اندران ماه باد بسیار بود و از درختها
که میوه بیارند بسیار خشک شود و درختها که میوه
دار باشند قوی و برشاخ شوند و میوه بسیار
برارند و نبات زمین بسیار بود **دلیلهای**
ستارگان کبیر که او را بنیازی دوزوایه
خوانند و مردم عوام سناره دنیای درش خوانند
و چون ویرا اندرین ماه بیند دلیل بر مرک مردمان
و چهارپایان که در خاصه در ولایت مغرب و نیز
دلیل کند بر بلا و فتنه مردم یکی آنها و مرک ماهیا
دریا و جنگ و خصومت میان پادشاهان

و آشفته و لایت که این سناره ظاهر شود اگر
در ماه تشرین الاول سناره بر زمین بسیار افتند
دلیل کند بر فتنه و جنگ و خون ریزی بسیار از آن
جانب که سناره می افتند و مردم آن دیار را غم
و اندیشه بسیار بود از نا امانی و لایق **دلیلها**
فوس و فرج از جانب مشرق بیند دلیل بود
بر جنگ و فتنه و بلاد و لایق مشرق و مرکزها
پایان و پادشاهی در بابل هلاک شود اگر از
مغرب بیند دلیل بر سلامتی کند و راحت
و خوشی و عیش مردمان و عدل و انصاف
پادشاهان و بعضی از حکما گفته اند که لایق

سری بر جنگ

جمع شوند از ترس و بیم و نم باران بسیار بود اندیش
سال و اگر بجانب مغرب بینند دلیل کند
که سال مرد و بیماری بود و بارانها
بسیار بارد و مای بسیار بود و ملخ بکوهها آید
شوند و پادشاهان تعرض کنند و اهل تجارت
و خلافتان اموال را سه سال **باب سرخی آسمان**
اگر بجانب مشرق سرخی بینند خاصه در او
ماه دلیل بود بر نیکی احوال مردم و ارزانی
و معشیت و خیر مردم و اگر در آسمان بینند
از پادشاهان بر رعیت بیاد و ستم بسیار است
و اگر سرخی بجانب مغرب بینند خاصه که ماه تابستان

النور بود دلیل بود که زمستانی سخت سرد
باشد و برف و یخ بسیار باشد و مردی
بزرگ بر پادشاه خاص شود و در روایت
بسیار خرابی کند و رعیت را از و یخ و بلا
رسد **باب علامت عجیب** اگر درین ماه علامت
عجیب از آسمان پیدا شود دلیل کند که اندرین
سال مرگ بسیار باشد بهر جای و مردم را غم
و مصیبت بود اما غله و حبوبات و میوهها
فراوان باشد و کسب و تا یعنی بود خاصه
در آخر سال **باب شخصی در هوا پیدا شود**
اگر درین ماه بتدریج شخصی در هوا را شود

۵
در آن حرب کشته شوند و باقی را بغارت برند که در
ماه و سال پیاورد کرد و عیش و شادی بود و درین
بود و در پانزدهم این ماه سردی سخت بدیداید **باب**
بانگ که از هوا آید اگر درین ماه بانگی از هوا
شنوند دلیل کند بر بلا و فتنه و ملخ بسیار
و درین نوز و نا اطمینانی مردم از سبب دزدان
و راهزنان و نیز دلیل کند که ملوک بر رعیت
اند و درین سال ظلم و ستم و جور کنند و مردم را
از لشکریان رنج و غم رسد و آخر سال بصلاح
آید **باب بانگی که از زمین شنود** اگر درین
زمین شنوند دلیل کند بر آشفتنی

ولایت و خاصه ملوک بایکدیگر و خون ریختن بسیار
و خرابی ضیاع و دیوار خرابان اهل بخارا و دیکن
باخر سال احوال مردم نیکو گردد و کسب و ایمنی یابد
باب نهمین از زمین لرزه اگر درین ماه زمین لرزه
بود بود دلیل کند بر قتل و خون ریختن بسیار و محال
میان سرهنگان و امرا و بعضی از شهرها خراب
شود و مرگ چهار پادشاه بود اما جو و گندم و جوهر
فراران باشد و اگر به هنگام زمین لرزه زلزله در دو یا
یا محرق بود یاد میان دو سناره محرق باشد دلیل
کند که مودی بزرگ هلاک شود و اگر زمین لرزه باشد
بود دلیل کند که اندرین سال نعمت بسیار

هلاک شود **دلیل های کانون الثانی**
بلغ بدانکه کانون دوم سی و یک روز بود و دوم
دوی مثل نغایم بر آید و صند فو شود و سی و دوم
با بلده بر آید و زراع و و شود و بیست و هفتم روز
بی سعه ابلج بر آید و نثره فو شود و حکماء قدیم
ن گفته اند که او این ماه اگر در روز یکشنبه بود در شنبه
تلی باشد و هیچ پادشاه و فضل خزان پادشاه
و غله از آن باشد و آنگین بسیار بود و مرگ
ان بیشتر باشد و اگر اولش روز دوشنبه بود
بند که زمستان خوش باشد بر فضل خزان و پادشاه
بستانی گرم شود و پادشاهان بسیار بود و در فضل

خران باران بسیار و از نرسید مردم رایت ربع و چهار
سرد بسیار بود و بهارهای سودایی و مرگ بسیار
باشد و آن کبیر کم بود و اگر اولش روز سه
شنبه باشد زمستان فی سخت سرد باشد و پنج
باشد و در فصل بهار نم و باران بسیار بود و فصل
خران نم و باران نباشد و میوهها کم بود و بهارهای
صعب و مرگ مفاجات بسیار باشد و خاصه مرگ
اندک سال سفره یا صعب و دشوار بود و اگر اولش
روز چهارشنبه بود کنند آنکه باشد و پنج
کرانی باشد و مرگ مردان بیشتر بود و زمستان برف
باران کم بارد و در فصل بهار باران و نم بسیار

۷
و فصل خزان معتدل باشد و اگر اولش روز پنجشنبه
بود کوشش و مینوع بسیار بود و آنکین کم بود و
زمستان خوش باشد و در فصل بهار باد بسیار
باشد و در خزان معتدل بود و اگر اولش روز شنبه
بود زمستان فی سخت سرد بود و باستان نم و
باران بسیار بود و در خزان نم و باران شود و
میوهها بسیار بود و مرگ کودکان خورد بیشتر
است و اگر اولش روز شنبه بود در فصل زمستان باد
بسیار بود و فصل بهار و باستان فی گرم نبود و در
فصل خزان باران و نم هیچ نیارد و غله و میوهها
بود و در سال زنان آسین بچه بسیار افکندند

و تب ربع و چهارهای صعب مختلف بسیار بود و
بسیار بود **باب خسوف قمر** اگر در نیمه آفتاب
بگیرد دلیل کند که سال فراج بود و نعمت
بسیار بود و در همه شهرها کسندم و جوخت
ارزان باشند و مردمی بزرگوار از جانب روم بخا
فارس بگریزد و خدمت پادشاهی کند و بسیار
خرابهایی بخا عمارت کند و اگر آفتاب هنگام غروب
گرفته در آن هم و ترنج بسیار بود اندر آن سال **باب**
خسوف قمر اگر در نیمه ماه بگیرد دلیل کند که آن
سال غله بسیار باشد و ترنجها ارزان بود در همه
جایگاههای مروج و نعمت بی قیاس بود و ملج بسیار

بود و لیکن زیان کمتر کند و باران بسیار بارد
و آبها فراوان بود و نبات زمین بی انداز شود
دلیل دایره آفتاب اگر در نیمه دایره آفتاب بیند
کند مردم بسیار و هلاک بزرگ و کوفت وافت خست
و بیماری و بسیار غم و اندیشه مردم و شکستگی
بارزگان و نا امانی راههای مسافران از دزدان
و زنان و کجی معیشت **دایره قمر** اگر در نیمه دایره قمر
بیند دلیل کند بر غم و باران و آبها و خاصه فصل
بهار و گیاه و نبات زمین بی قیاس بود و لیکن
مردم را از زکام و ترله و سرفه اندر آن سال زحمت سرد
و بیماری چهار پایان بسیار بود **نماه نو**

اگر درین ماه پند که ماه هلاک است باشد دلیل
بر قوت حال پادشاهان ولیکن اندک روز کار و
دلیل کند بر قننه و آتش فتنه و خون ریختن بسیار
بجانب مغرب و دشمنی پادشاهان در ولایت دوم و ملک
بسیار و هلاک مغاز و ماهیان اندر نرسال
باب افتادن ستاره اگر درین ماه ستاره بسیار
افتد دلیل بود بر غم و ترس و بیم رعیت و نا اطمینان
و غم و اندیشه و اندوه مردم از لشکرریان
ولیکن غله و جو و حبوبات فراوان بود و نیز دانه
کند که اندر نرسال زمین لرزه بسیار بود و بیماری
چهار پایان خاصه آخر سال **باب قوس قرمز**

حضرت آله در ساعی آورده که اگر بکاغذ نویسد و در میان
این هند و نی برادرین نمناک کند در حال بخت و شانس
از محبت مجنون که در سوره الکاف علی هر کس این سوره را بخواند
چنان باشد که با حضرت ابراهیم خاوند کعبه را بنا کرده باشد
و همیشه در دره خلائق عزیز و مقبول العزل باشد و از بلاها
حفظ و امان باری تعالی باشد و از در دعا امین گردد اگر خواب
که زیاده را بینداید این سوره را در حیرت بخواند و
آتش اندازد به هر که باشد در حال کمال کرده اگر در چهارشنبه
میان دو نماز بنویسد و در دره خود دارد در دره خواندن سوره طه
عزیز گردی اگر خواهی که در میان زن و شوهر محبت اندازی روز
آدینه که فخر در برج خاکی باشد بنویسد در خانه ایشان دفین
چندان محبت در میان ایشان پیدا شود که شرح نتوان کرد

اگر در جمعه بر نود و نه دانه سوز خواند هر که بخورد محبت او کرد
اگر در شنبه و یکشنبه چینی شش بار بخواند و در آتش اندازد نود
الله در آتش پیدا شود بر محبت و کعبه دار حج بخواند و در آب
اندازد بنام هر که خواند باشد از محبت دیوانه کرده بر هفت پایه
گل سرخ بخواند و در زیر آستانه مطهرین کنی از محبت بیافریند
کرد سوره الغاشیه بخواند این سوره را بر آب یکسره بپاشد
باشد شفا یابد اگر خواهی که سیاه و کس چشایی انداختی بر او
سوره را بر پوست زوله و در چاه اندازد و میان ایشان جدا
آید اگر در شک و زعفران نود بار بنام مشوق بخواند از عیش
بفرار شود اما باید که در آتش نمی آید و خویشتن که در میان دو لشکر
صلح اندازی بخوان این سوره را بر چنان سوز اعظم نود و نه بار
و بر کلابی بنام بلند بسوزان در میان ایشان صلح افتد از بهر کثرت این

الغاشیه
سوره

سوره

سوره اکبر پوسش کوه نویسی و در آتش اندازی از بلاها محفوظ
گردد یا از برای دفع کوه کان صد بار بخوان و مخلص شوند اگر چه در
باشد اگر حلوانی هر که بخورد عاشق و نشود سوره الفجر
هر که سوره الفجر بخواند هفت روز خر بر وی و بسنه کرده
هشتاد و هشت بر وی و کشته کرده اگر نوز و شنبه ناریج
بازده بار بخواند و در آتش اندازد بنام هر که باشد از عشق برادر
شود اگر خواهی که در دزدان بر کان عزیز کردی بنویس این سوره را
بر کاغذ زرد و در کردن آویز مجرب است اگر هشت شفا
ریزد بخواند و با هشت شفا پسند بسوزاند بنام چهار
شفا یابد اگر برای چهار کرد نیند و دشمن برسد و بی کار
می یار بخواند و بگوید فلا نکر چار است و فلا نی فی بیمار
و کا و سر ل در میان پوست موش نهد و بگوید فلا ن بر فلا

والفجر
سوره

رنجور است اینجور کرده و اگر در میان تاریخی باشد و نارنج را در میان
 کوستان جویدان دفن کند بطلد باشد و مالی دشمن بپار کرد
 اما باید که در ساعت ترنج باطلار د یا زحل خواند که بی آفت
 در کباب شود یا بخت رفع برص نماید بر وزن بلشان خواند
 و وزن را در روز بخواند مالد بر ص دفع کرده اگر بر شکر زده و
 و پنجاه نوبت بخواند و در آتش اندازد بنابر هر که باشد آنگاه
 محبت بقرار کرده اگر بر شصت و شش از حضرت بخواند
 و بسوزاند بنام هر آری که باشد از محبت و توان شود اگر بر
 هفت خواند کند تا هفتصد بخواند و در میان فرزند و قهر
 در میان کوفتند و بنام و بنام آنگاه از آن شاره و
 کرد و اگر بر روی آهو نویسد و در میان حقه باشد است و
 خلع خود در کند و خلائق هرگز کرده سورة التبارک الکی

سوره را

و در ایجاب مشرق بینند دلیل کند که غله و حب
 ایوان باشد سه ماه دوران عاصی بشوند بر خالوند
 خویش و بعد از آن بطاعت باز آیند و بارانها اندرین
 سال بسیار بار د و اگر در ایجاب مغرب بینند دلیل
 کند بر مرگ چهار پایان و حرکت لشکر و خون ریختن
 و قتل بسیار اندرین سال **باب**

ترنج از آسمان پدید شود و اگر سرخی بجانب مشرق
 بینند دلیل کند بر آشفتنی و خصومت و برنج و آند
 روم در ولایت مشرق و اگر بجانب مغرب بینند
 بن دلیلها که کفیم در ولایت مغرب باشد ولیکن
 میوه ها و نبات زمین اندرین سال فراوان باشد

اگر در زمانه علامتی عجیب از آسمان پدید آید
که داند درین سال غله و طعام بسیار باشد
اما ملک چهار پادشاه بسیار بود و مردم را بیامان
و رنج تن و غم و اندیشه بسیار باشد و کسب
معیشت کم بود خاصه اهل تجارت و **باب**
علامت عجیب از آسمان اگر درین ماه مانند شخصی
مواپید شود دلیل بود بر جنگ و خصومت
مردم و ظلم پادشاه بر رعیت و بروز خوارج بر
و با آخر سال تنگی طعام و کوفتی رخها و تشویش
باب اگر در اول این ماه بعد بفرود دلیل که
برغم و باران بسیار آفت میوهها و گیاهان شود

بسیار بود و اگر بعد بفرود ماه زاید نور بود
دلیل بود بر سرمای سخت و زیاده آبهای چشمه
رود و اگر بار بعد برقی بسیار بود دلیل که غله
و حرما از زان باشد و کسب و معیشت اندک
که بسیار خریدن و عدا درین ماه دلیل بود بر
کوهی از بزرگان **باب** اگر درین ماه بر
بسیار رعد دلیل کند که پادشاه انولایت
مردی بزرگوار در اینها کند که اموال فقش
بجای بستاند و نبات زمین اندرین سال بسیار
و مردم را کسب و معیشت میانه بود و ولایت این بود
از دزدان و راه زنان **باب آتش که از هوا پیداشود**

اگر درین ماه آتشی افتد دلیل بود بر جنل و فتنه و خون
ریختن و نیز دلیل کند که مردمان مفسد و بی سامان
اند و در سال هلاک شوند و احوال دزدان و اهل
فساد بد بود و اهل تجارت را با آخر سال فایده و منفعت
باشد **ایام و روزهای نیک** اگر درین ماه
باران سخت بارد دلیل کند بر افزایش بار و غم بسیار
و باران بود و نیز دلیل کند که شهری از شهرها و بلاد
بعدم خراب شود و مردم را اندرین سال بیع و شری
بسیار باشد و بر رعیت از پادشاه عدل و انصاف بود
اگر درین ماه تگرگ بارد دلیل کند که ندمان دیار خارج
میگردد و مردم را از ایشان ریخ و سختی رسد بعد از

تقریب

این ماه ابر بود نیک شوان داشتن علم این تجربه است
که گفته اند مگر شب هجدهم نیز بپایانید و شب بیست و نهم
این ماه باد هاجد یعنی بخلاف خستین **کسوف شمس**
اگر درین ماه کسوف شمس باشد دلیل کند که پادشاهان
و دیگر که نزدیک ولایت پارس اند پادشاهان پارس را
مطیع و فرمان بردار شوند و اهل روم با اهل فرانسه
مکر و حیلت سازند و اندرین سال مرگ بسیار بود و آنها
کم گردد و کبایه و نبات زمین کم باشد **خسوف قمر**
اگر درین ماه یکبار دلیل کند که و باران بسیار بارد
و آبها فراوان شود و کندم و جوارق و غلات و از زیاده
آنها مضرن بود **دایره آفتاب** اگر درین ماه آفتاب

و قتل و خون ریزی بسیار و اگر ستاره بزرگ بیفتد
کند بر هلاک پادشاهی بزرگ و از آن جانب که ستاره بیفتد
قوس قزح اگر درین ماه ویرانیست و بپایان شرق دلیل
کند بر بسیاری ثبات زمین و جنگ و خصومت پادشاهی
مصر و دلیل کند که ولایت مصر را غارت کنند و باخر صلح
کنند و اگر ویران بپایان مغرب باشد دلیل کند بر مرگ
چهار پادشاه و کوفتند و در میان پادشاهان
فلسطین و پادشاه مصر جنگ و فتنه عظیم افتد و عاقبت
صلح کنند و در ولایت مغرب شنگ و فتنه افتد و پادشاه
حرب اگر ویران بپایان شرق باشد دلیل کند که پادشاه
آن شهر از دیار خویش رنج برد و مردمان اندر خبر

و صلاح و سلامت باشند و اندرین سال بپوه بسیار
بود و اگر ویران بپایان مغرب باشد دلیل کند که پادشاهان
آن ولایت با یکدیگر حرب و مصاف کنند و بسیاری خون
ریخته شود و بعد از آن صلح کنند و رعیت آسوده گردد
سرخس اگر درین ماه سرخس بپایان شرق باشد دلیل
کند بر جنگ و فتنه و خون ریزی و ترس و بیم رعیت
از لشکریان و گویند که اگر آتشی از جانب قبله می درخشد
دلیل کند بر قحط و شکی و گرانی ترنجها و مرگ مغایات
در ولایت طخارستان و سه سال اندر آنجا صلح بود و اگر
بپایان مغرب باشد دلیل کند که در میان لشکر اسلام و
فرنگ جنگ و فتنه و خون ریزی در ولایت مغرب و باخر

برند دیکه بر ملک پادشاهان در شهرهای خویش و لشکر
ولایت و غم و درج و ترس و بیم از دزدان و راه زنان و مضرت
خسران باز نکازند و کی آنها چشمه در رود **در بار**
اگر درین ماه قمری بزنند دیکه بزم باران بسیار
و مرگ چهار پان و سستی مرغان و اراجیف و خصومت
مردمان بیکدیگر و نبات زمین درین سال بسیار بود **در بار**
علا اگر درین ماه پشند که ماه هلاک راست بر آید
دیکه بود بر بسیاری نم باران و اگر پشند که ننداری که یک
جانب وی بر خواسته است دیکه کند بر بسیاری مرگ شریفان
و از نانی ترخها و اگر پشند که یک سروی خفتگی دارد دیکه کند
بر کی غله و طعام و اگر پشند که هر دو سروی راست است دیکه

۱۴
که سال یک بود و چشندیده و مبارکست **ستاره دیکه**
اگر درین ماه پشند که ستاره کیسودار بر آید دیکه کند
بر فساد هوا و بیماریها و وبای و علتهای صعب و اگر باین
ستاره بانی سخت از هوا شوند دیکه کند که مردمهای
آن دیار کاری کنند که پیش خدای بایسندیده بود و علامت
خشم و عقوبت باشد و نیز دیکه کند که پادشاهان آن ولایت
هلاک شوند و مرگ چهار پان بسیار بود و اگر باین ستاره
کیسودار پشند که روشنائی ستاره زهره متغیر شده است
دیکه کند که آن شهر بر ترس و خطر باشد **افشا دن ستاره**
اگر درین ماه ستاره بسیار افتد دیکه کند بر بلاها و فتنه
و رنج و سختی مردم آن ولایت و خصومت و محاربه پادشاهان

خطر اسلام را بود علامت **عجب** اگر درین ماه علامت
عجیب از آسمان بدیداید دلیل کذب هلاک مهنران
و نیرکان و ستم کردن پادشاهان بر رعیت اما گیاه
و نیر و نبات زمین اندرین سال بسیار بود و مردم را
کسب و منفعت کمز باشد **شخصی در جواب** اگر درین ماه
مانند شخصی از هوا پیدا شود دلیل کذب جنگ و صوم
مردمان بایکدی و غم و اندیشه رعیت از پادشاه
و نیز دلیل کند که پادشاه آن دیار اندرین سال هلاک
شود و فتنه و آشفتگی در ولایت بدیداید **غریب**
اگر درین ماه رعد بفرود آید که پادشاه هلاک
شود و غله درین سال فساد گردد و اگر با غریب رعد

۱۷
تکرار یارد دلیل کند که زمستانی سخت مرما باشد و برف
و بچ بسیار بود و اگر بوقت غریب رعد ماه زاید التور
بود نغود بالله علامت خشم و عقوبت خدای عزوجل
باشد و دلیل کند که اندران ولایت مردم و حیوانان
هلاک شود و بعضی از حکما گفته اند که دلیل کذب بر
پادشاه آن ولایت و تباه شدن غلها و کراپی نرخوا
و اگر ماه ناقص التور بود آنچه گفتیم در سال آینه بود
در خشت برق اگر درین ماه برق بسیار جهد دلیل کند
که پادشاه بابل هلاک شود یا مردی نیر کواران
دیار میرد و نیز دلیل کند که زمستان برف و باران کم بارد
و گیاه و نبات زمین کمز باشد و نرخوا گران شود **افسوس**

بیماری اگر درین ماه آتشی از هوا بر زمین افتد دلیل کند
 بر مردم بسیار و بیماری صعب و شکی طعام و قحط و ملخ
 بسیار بود و خون ریزی و ترس و بیم و غم و اندیشه مردم
 و خسران اهل بخار و **بیماری اگر درین ماه**
 باران سخت بیارد دلیل کند بر فساد کشتنها و کرائی غله
 و جویها و تباہ شدن میوهها و مردم را بیماری و علتهها
 و وباه بسیار بود و از دود و دودام مردم را مضرش رسد
 و بیماری کشتی در دریای عرف شود **بیماری اگر درین ماه**
 اگر درین ماه تکرک بیارد دلیل کند بر جنگ و خصومت
 پادشاهان بایکدی و آفت و خون ریزی بسیار و کرائی
 زرخها و قحط و شکی و خبرهای راجع و بیماریهای صعب

شخصی که از هوا آید دلیل شود اگر درین ماه مانند
 شخصی از هوا آید شود دلیل کند بر سختی زمستان و تنگی
 سال و ترس و بیم مردم و نیز دلیل کند که اندرین سال
 شاه آن دیار هلاک شوند و بسیار مردم از لشکری
 بقتل هلاک شوند **بیماری اگر درین**
 ماه رعد بغرد دلیل کند بر جنگ و خصومت و خون
 ریختن و اسکفتگی و کثرت و غم و اندیشه مردم اگر
 زایدالنور بود چنین که کفتم و اگر ناقص النور بود
 دلیل بود آنچه که کفتم در سال آینده باشد و اگر
 باختر سال باران و غم بسیار بود و از آن پس
 دید آید **بیماری اگر درین ماه**

اگر دین مامور بق بسیار جحد دلیل بر آشفتنی و نیکی
ولایت مهر و بابل و قتل بابل انداختن و دلیل بر نیکی
آنها و باران باریدن و نبات زمین بسیار بود
و در تابستان بیماریها بسیار بود و مردگان
بیشتر باشد **باب آتش کاز هوا آید**
اگر درین ماه آتشی از هوا بر زمین افتد دلیل بود بر
جنگ و خون ریزین بسیار اندران دیار و خسارت
پادشاهان با یکدیگر و نا امانی و ترس و اندیشه
مردم و نیز دلیل بود بر حریق بسیار اندرین سال
باب باریدن باران سخت اگر درین ماه
باران سخت بیارد دلیل بود که اندرین سال مردم

در چشم بسیار بود و گشت و غله فراوان باشد
و اگر باران سخت بیارد مردگان و بیماری صعب
بسیار بود **باب باریدن برف** اگر درین
ماه تگرگ بیارد دلیل بود که اهل مملکت در اندرین
سال خیر و قوه و نیکی رسد و از ملوک بر رعیت
عدل و انصاف بود و غله و حبسها فراوان باشد
و باز دکانان را اندر سفرها خیر و منفعت رسد
باب باریدن خالک سرخ اگر درین ماه خالک سرخ
بیارد از هوا دلیل بود بر و باه و آفت چهار پایان
و بیماری بسیار و فکر و اندیشه مردم از جور پاد
شاه و از نا امانی و نیز دلیل کند که میوه ها آفت

رسد اما غله بسیار بود **باب وزع ماه** که
اگر درین ماه وزع یا کوم بیاید از آن بر دلیل کند بر تنگی
و قحط و غم و اندیشه مردمان و گواهی ترخه ها و بیماریها
و جور یا دساة بر رعیت و مغرور باز رکافتان از سبب
دزدان و راه زنان کمی محیست مردم **دلیل پیدا**
شدن عمار صعب از هوا اگر درین ماه عمار
صعب از هوا پیدا شود دلیل خود بر آشفتنی ولایت
و نا اطمینانی و خصومت ملوک با یکدیگر و جنل و خون ریزی
بسیار و تلخ سال در میان ایشان صلح افتد و غله
و نبات زمین بسیار باشد و مردم را کسب و منفعت
بود **دلیل تاریکی هوا** اگر درین ماه تاریکی هوا پیدا

مردم و اختلاف احوال مردم و آشفتنی ولایت از
سبب دزدان و راه زنان و قتل و خون ریزی
و بیماری مختلف پیدا شود و باران و غم بسیار باشد
دلیل ماه شهاب بر آنکه ماه شهاب بیست
روز بود و چون از وی بگذرد جمیع اول زمین
افتد چون چهارده روز از وی بگذرد جرعه ویم
بافتد و چون بیست یک روز برود جمیع سیم بافتد
هشتم روز از وی هرگز بلوغ بر آید و طرفه فرو شود و سیم
روز از وی بعد سحود بر آید و جبهه فرو شود و روز
نخستین از وی ناچار بود باران یا برف یا دروسر ما
قوت کم شود و در پانزدهم این ماه زمین کرم گردد

باز در مردم
سیست

و باد یکی درختان را آبتن کند چنانکه کرد
باب کوفه شمس اگر در نیم ماه آفتاب
بکشد دلیل بود که در جمله ولایتهای قحط و
تنگی بود و باران کم بارد و در ماه نیستان
ملح بسیار بدید آید و مرک و باده و چار پایی
احوال پادشاه پارس بدکد و خواجه بر روی
بدر آید و در شهرها ترس و آیینی بود و مردی از
دعوت در ولایت پارس پادشاهی بنشیند و روز
بروی قرار گیرد **باب جنوف** اگر در نیم
ماه بکشد دلیل بود که باران و ماهی و
مغان اندر نیم سال بسیار بود و غله و حبوبات و طی

دلیل کند که اندر نیم سال نبات زمین و حبوبات در
زمستان بسیار باشد و اهل تجارت را منفعت بود
اما کشتهای بسیار غرق شوند **باب**
جنوب اگر در نیم ماه بادی سخت بجهت دیکل کند
که پادشاه مشرق بحج بخصمی شود و بسیار مردم
از لشکر وی هلاک شوند و در دیار مشرق قحط و
بود و رعیت را از سپاهی بسیار رنج و مضرت رسد
و در آخر سال صلح و آیینی بدید آید **باب بانک اهل**
شمال اگر در نیم ماه بانک از هوا شنوند دلیل بود بر
سختی ولایت و بر سختی مردمان و برف و یخ بسیار و
خی میوهها و نبات و زمین و تشویش مردم و خبرها

دروغ و اراجیف و بیم و ترس و عیت از ملوک و لش
چهار پایان **باب الحاکمین زمین** اگر درین ماه بانگی از
شنوند دلیل بود بر پادشاهی و پنج و و باه و مرگ
و عثم و اندیشه مردم و زیاده ای آنها و زمین لرز
اما غله و حبوبها فراوان بود و انگیختن بسیار
از پادشاهان بر رعیت عدل و انصاف بود
باب تبیین لرزه اگر درین ماه زمین لرزه بروز بود
دلیل کند که اندیشه مردم را سلامتی بود اما
کودکان بسیار بمبار شوند و لشکر جمع شود
و قتل و خون رنج نیز بسیار باشد و در آخر سال
طعام بود و اگر زمین لرزه شب بود دلیل بود بر غم و اند

نرخها و کسب کمز باشد **نسخه از دوا** اگر درین ماه غبار
صعب از هوا بدیدید دلیل کند بر خشکی سال و گرمای
تابستان و کمی آبها و نبات زمین و خیرهای ارجیف
و آشفتن و ولایت و خصومت پادشاهان با یکدیگر
و قطع راهها از دزدان و او باش **ظلمت و تاریکی**
اگر ماه بروز ظلمت و تاریکی از هوا پیدا شود دلیل
کند که درین سال پادشاهان را از یکدیگر مخالفت افتد
و بسیار مردم هلاک گردند و نرخها گران شود و کمی
بار خنجر اگر درین ماه بار خنجر جعد دلیل کند که در
ولایت زنجبار و هندوستان قحط و تشنگی باشد و غم
و اندیشه و تشویش مردم و نیز دلیل کند که بسیار کشتی

درد یا غرق شود **بانی** اگر درین ماه بانی
 از هوا شنوند دیل کند بر بیماری صعب و مرده متعجب
 و آفت میوهها و سبزی و گی معیشت مردم و جنک و خفت
 و خصوصت لشکریان بایکدگر اتمام و باران بسیار
 بود **بانی** اگر درین ماه بانی از زمین شنود
 دیل کند بر فساد میوهها و گی نبات زمین و مخالفت
 پادشاهان بایکدگر و نیز دیل کند که پادشاهی نزد
 درین سال هلاک شود و اراجیف بسیار کوبند
رزمین اگر درین ماه بر زمین بلرزد دیل
 کند که در زمین یونان جنک و خون ریختن بسیار باشد
 خاصه در آخر سال و پیشترین ولایت یا بل خراب گردد

و اگر

و اگر زمین لرزه جث باشد دیل کند که دران سال
 دران دیار شهری بزرگ خراب شود و بسیار کس از بزرگان
 و خاصان و مقربات پادشاه هلاک شوند و بعد از آن
 واقعه پادشاهی متوفی شود اگر درین ماه ماه ناری
 سی روز تمام بود دیل کند بر باران بسیار و ترس و بیم
 مردم آن ولایت و اگر ماه ناریان پست تر روز بود
 دیل کند که در ولایت پارس بسیار شرک جمع شود و اگر
 دین ماه زیان محرم باشد دیل کند که دران سال باران
 بسیار بارد و غلله و حبوبات بسیار بود و میوهها
 و درختها را آفت رسد و پادشاه آن ولایت شهری
 عظیم از شهرها فتح کند و غنم بسیار بدست آورد

دلیل های ماه تموز بدانکه ماه سی و یکم بود
 نخستین روز از وی مثل هفتد برآید و غایم فرو شود
 و چهاردهم روز از وی زراع برآید و بیل فرو شود
 و پست هشتم از وی تره برآید و سجد داغ فرو شود
 و بدانکه حکای قدیم داد آمدن تموز باران از ماه تشرین
 اول تا آخر خزان تخری است سخت نیکو و پسندید
 و دانستن این علم چنانست که پاره پنبه را بر آرزو است
 بستند و از شب هجدهم این ماه تموز تا شب پست پنجم
 هر شبی آن پنبه را در زیر آسمان نهند و بامداد ویراده
 باره بستند اگر افزون تر از آن بود که سخت خجسته
 باشند در آن ماه تموز باران یار بر اندازد افزونی

آن پنبه یعنی اگر پنبه بسیار افزون باشد باران در
 ماه بارد و اگر پنبه از وزن آن سخت افزون نباشد
 در آن ماه تموز باران هیچ نیارد و چنان ماند که بحرین
 شب پست سیوم هجدهم از این ماه از برای تشرین
 اولت و بحرین شب پست سیوم تموز از برای کانون
 اول و هم بدین قیاس هر ماهی را با اول خزان از این تموز
 تربت نگاه دارد که علم این بحرین سخن پسندیده است
 و خوب و آسانست چون کسی ویرانیک فهم کند
 و دریابد و هم بحرینی دیگرست سخت نیکو و مفید
 از بهر دانستن علم این بحرین چنانست که در اول
 این ماه تموز هر تخم که خواهند از جله حبوبات انداخته

و مرک چهار پایان بسیار بود و در میان مردم خصوصیت
 و گفتگوی بسیار بود **و بدانکه اگر درین ماه بروز**
 ظلمت و تاریکی بود دلیل کند بر بیماریهای صعب
 و مرک بسیار خاصه کودکان و در بزرگواران که پادشاه
 آن دیار آفتی رسد از لشکریان و بسیار مردم در آن جا
 هلاک شود **و بدانکه اگر درین ماه باری سخت**
 بجهت دلیل کند که پادشاه بزرگواران در آن ولایت
 بمیرد و اندرین سال آنها کم بود و مردمان در اندیشه
 و تفکر باشند از سبب ظلم و جور پادشاهان و مصادره
 و آشفتنی و یا اینی مردم **و بدانکه اگر درین ماه بانی**
 از هوا شنوند دلیل کند بر قحط و تنگداری و ولایت معی

اگر درین ماه باد خاک سرخ بار دیا از هوا خاک
 سرخ بر زمین افتد دلیل بود که درین سال
 از مرغان بزدگوار بسیار بمیرد و لیکن
 و نبات زمین بسیار بود و رعیت را از پادشاه
 عدل و ایمین باشد **و بدانکه اگر درین ماه وزع از هوا**
 اگر درین ماه وزع یا گرم از آبرو بیارد
 دلیل بود بر بسیاری غله و نباتات زمین و مرک
 چهار پایان و غم و اندیشه مردم و جور پادشاه
 بر رعیت آن ولایت و بیماری و بی کسی مردم
 اندرین سال **و بدانکه اگر درین ماه غبار صعب در هوا**
شود اگر درین ماه غبار صعب در هوا بیاید

در تغاره بزرگ هر گوشه بکارند و بیک شب ویراند
آسمان رها کنند تا شانزده روز از ماه تموز بگذرد
و چون شب هفتم ماه تموز بود آن تغاره را در زیر
آسمان نهند تا نور ستارگان بر روی آفتاب پدید آید
تغاره گاه کند هر چه از آن تخمها رسته بر مرده یا در
کشته بود بداند که سال آینده آن چقدر بفساد شود
چون بدانشند از جنس آن تخم بکارند و آنچه از وی
سبز و پاکر بود بداند که سال آینده جنس آن تخم نیاست
و چندی خواهد رستن چون بدانشند سالی دیگر
چندانکه خواهند از آن تخم بکارند که از و بسیار
خزند و فایده یابند بفرمان خدای عزوجل و اگر شب هفتم

ملک سحر اگر درین ماه خالک سحر یار دلیل کند
بر جنگ و خصومت و مرگ چهار پادشاه و آشفتنی و لایق
مشرق و پادشاهی بزرگ از آنجا هلاک شود و بسیار
از لشکر وی کشته شوند و مردمان از لشکر بان بخت
رسد خاصه مردم رویشای **بارین** و **وزع** اگر درین ماه
از او بوزع یا کرم بیارد دلیل کند بر فساد گشت و زرع
مزرعها و آشفتنی و لایق و غم و اندیشه رعیت از جور
پادشاهان و خسران اهل تجارت و رنج و مضرت
بازرگانان اند **سفر بارین** اگر درین ماه غبار صعب
از هوا پدید شود دلیل کند که اندرین سال خری و حیوانات
و مردم را کسب و منفعت کم بود و کشتیها آفت رسد

شود دلیل بود بر جنگ و خصومت مردم آن
ولایت با یکدیگر و یکی آنها و یاران اندرین سال
و نیز دلاکت کند بر هلاک مردی بزرگوار و صاحب
دولت آشفتنی و غم و اندیشه مردمان **دلیل**
نظارت و تارک اگر درین ماه بروز ظلمت و تاریکی
هوا بدید دلیل بود بر قحط و تنگی سال و فساد
طعامها و خورشها و نیز دلیل بود که اندرین سال
بسیار کشتیها در دریای غرق شود **دلیل بارین**
بارین اگر درین ماه باد سخت بمحله دلیل کند
که پادشاهی بزرگ هلاک شود و در میان مردم
قتل و خونریختن بدید آید و غله و حبوب بسیار

و باخر سال بیماریها و مرگ چهار پادشاه بود **دلیل**
کباب اگر درین ماه بانی از هوا شنود
دلیل فتنه و خصومت ملوک آن ولایت بود و
محاربه ایشان با یکدیگر و ترس و بیم رعیت از
ناایمینی و خیرهای اراجیف و مضرت بازرگانان
و میوه و غله بسیار بود **دلیلهای بارین**
شنود اگر درین ماه بانی از زمین شنود دلیل
بود بر غم و اندیشه و تشویش مردم و بی کسی
معشیت اهل تجارت و غم و بایان بسیار بود
و سرمای صعب خاصه در زمستان و دلیل بود
که میوه و نبات زمین فراوان باشد **دلیلهای**

دلیل بود برفته و بلاد و خرابی در شهر ها و بعضی حکما
گفته اند که دلیل بود بر ازانی نوحها و در آخر سال
بیماری بسیار بود و مردم در غم و اندیشه و تشویش
باشند **دلیل های خسوف** اگر درین ماه ماه یکم
دلیل بود برفته و شر مرمان و قحط و تنگی و ولایت
یونان و بسیار مرگ و جنگ و حصوصا اهل مشرق
و مغرب و بلای عظیم و دلیل آنکه بر پادشاه مشرق
خواجه بدید آید و باخر طفر ویرا بود و ایشا سزاوار
کند **دلیل های زلزله آفتاب** اگر در این ماه آفتاب
درین ماه بیند دلالت کند بر هلاک چهار پادشاه
و مضرت مرمان از جور و مصا دره ملوک و نیز

دلیل
دوم

دلیل

دلیل های زلزله اگر درین ماه زمین لرزه بود و زود
اندر هم جایگاه طعام بسیار بود و چوب ها و تنه
زمین فراوان بود و مردمی بزرگوار هلاک شود
و اگر شب قحط و تنگی و بیماری و مرگ چهار پادشاه
باشد و جنگ و قتل بسیار باشد و اهل بابل را
و مصر را خوب افتد و بسیار مردم اندران ولایت
هلاک شوند **دلیل های تشرین دوم**
بدانکه تشرین دوم سی روز بود یازدهم روز از
مهر و بابل را براید و بطین فرو شود و بیست و چهار
روز از وی اکیلی براید و نریا فرو شود **دلیل**
کسوف آفتاب درین ماه اگر درین ماه آفتاب یکروز

و تنگی در ولایت فارس و بابل و مرگ پادشاه آن ولایت
و تا به نه سال پادشاهی قوی در آنجا مقیم شود
بود و اندرین سال باران بسیار بارد و اگر ویرا
بجانب مغرب بینند حکم وی بر خلاف این باشد
که یاد کرده شد **دلیل های خسوف** اگر در این ماه
مشرق بیند اندرین سال دندان مردم کم کنند
رسانند و سه سال از ایشان مردمان را هلاک
بود و دلیل بود که پادشاه بابل از جای خویش حرکت
کند و اندرین سال مردم را رنج و بیماری بسیار
بود و تنگی طعام باشد و پادشاه بابل را به عدل و انصاف
باز آید و اگر ویرا بجانب مغرب بینند دلیل که سه سال

دلیل

ماه سوم
بهار

آنها فراوان شود و مرگ جوانان بیشتر باشد **باب**
دلیل های ماه آذر بدانکه ماه آذر یکی روز
باشد و اندر وی روز و شب یکسان شود و چهارم
روز از وی مثل لایحه براید و زین فرو شود و شام
از وی فرج المقدم و صرفه فرو شود و بیست و نهم روز
از وی فرج المومنین براید و عوافه شود **باب**
کسوف شمس اگر درین ماه آفتاب یکروز دلیل بود
بر ازانی غله و طعام و بسیاری بیوه ها و دلیل
که پادشاه بامدی بزرگ در ولایت شام بفرست
شود و اگر در آن آفتاب بوقت کسوف سرخ بود دلیل
بود بر قحط و تنگی و کرائی غله و مردم را بلاد و ترس و بیم

دلیل بر خسران بازندگان و نایمندیها از سبب
 خوردن و راه زنان و تشویش مردم اذرا جیف
دلیلهای دایره ماه اگر درین ماه ماه بیکر دلیلی
 بود که در زمین بار فتنه عظیم افتد و جنگ و خصومت
 در میان مردم افتد و خبرهای اراجیف بسیار
 بود اما در آخر سال احوالها مردم خوب و صلاح
برآمدن ماه نو چون درین ماه بیند که ماه هلال
 راست برآید دلیل بود بر زیادتی کاو و کوسفند
 و ارزانی نعمتها و اگر بیند که یلجامب وی بلند
 خواسته است دلیل بود بر سرما و برف بسیار
 و برف و هلاک بز و کوسفند **شماره کشتی**
 یک درین

اگر ویرادین مابیند دلیل بود بر قوه حال
 پادشاهان و ضعف احوار عیت و اگر این
 نرخها و بیماری و مرک چهار پایان و آشفتگی
 و خصومت علما بایکدیگر و مضرت بازندگان
 در ولایت که دین شماره بجانب وی باشد
افتادن ستاره اگر درین ماه ستاره بسیار
 افتد دلیل بود که پادشاهان ولایت بایکدیگر
 جنگ و خصومت کنند و اراجیف و خبرهای
 بد انجمنیان مردم افتد و آب چشمها و کایرها
 و نبات زمین کم باشد **قوس و قزح** اگر ویرا از
 جانب مشرق بینند دلیل کند بر مرک و قحط

از نایب و لایبها **باب خسوف** اگر درین ماه
بکشد دلیل کند بر قحط و تنگی در همه جایگاه لیکن
ماه می مرغان آبی اندرین سال بسیار بود و در وقت
مصر خیز و قنده و خون ریختن بود و اموال مردم
تاراج شود و باران کم بارد و بعضی حکما گفته اند
که مردمی بزرگوار بپادشاهی هلاک شود و اگر در
ماه بوقت خسوف سیاه بود دلیل بود که در ختنه
اسکور آفت رسد و در دجیم و در کلو بسیار بود
و اگر در آن ماه بوقت خسوف سفید مقام بود دلیل
بود بر مبارکی سال و باران بسیار و ازانی تر خفاخته
در آخر سال **باب دایره شمس** اگر درین ماه دایره

۳۰
آفتاب بینند دلیل کند که اندرین سال در همه چیز برکت
بود خاصه در این که در اول ماه بینند پس اگر در آخر
ماه بینند دلیل کند بر بیماری بسیار و خشک
و خصوصیت و دشمنی مردم بایکدیگر و غم و باران
بسیار بود و دلیل بود که مردمی بزرگوار از پادشاهی
بگریزد **باب دایره قمر** اگر درین ماه دایره ماه بینند
دلیل کند بر غم و باران بسیار و نبات و زیادت
آبها و چشند و در عدل انصاف پادشاه بر رعیت
و اعین و لایب خاصه که دایره در اول ماه بینند
و اگر در آخر ماه بینند بخلاف این باشند **در باب**
حلال اگر درین ماه بینند که ماه هلال راست

برآید دلیل کند بر نقصان همه چیزها و اگر بیند که پنداری
که یک جانب وی بر خواسته است دلیل کند که غله
و میوه بسیار بود و زرخه از آن شود پسندید
و صالح باشد و اگر با این حال که گفته باران بارد دلیل
کند برینکه زمین غله و فراخی نت اندین سال
و ایمنی ولایت و کسب مردم **باب شانزدهم**
اگر دین ماه بیند دلیل بود بر مرگ قیصر و مرگ پادشاه
پادشاهی از مغرب و اندر ولایتها از سر و بیم فتنه
و آشفته کی بود و طعام عین می باشد و در میان مردم
جنگ و خصومت بسیار باشد و اگر شماره در نا
مشرق بود دلیل بود بر جنگ و فتنه و زدن و زلزله

و هو تنصب بها انكان نكره كقول الاعشى يا رجلا
خديده او مصافا غويا عبد الله او مصافا
غويا طالع جلا از الاول عامل و ثانی
و ثانی یخص الاول کالاول و نبی علی
ما یرفع به انکان مفرد معرفه غو
یا زید و یا زیدان و یا زیدون و یفتح بلا
لف الا استغاثه غویا زیده و یخفف
بلاهما و یفی العجب و تهدید یا الله
المظلوم و یا للمأز و یا للعمر و لا قلند

صائسک

باراهه مخوفی

واما موارد ومواضع الاستعمال لافعالهم
 قريب وايا وهيا البعيد واي المتوسط ويا ^{عم}
 ويتبعين يا في اسم الله واستغاثته والندبة
 غويا ويلناه وقد عذف حرف النداء اللهم ^{معين مشود}
 فان اصله يا الله فحذف الياء وعوض
 عنها ^{بها} الهم للشداء قبل اصله يا اللهم
 اي اظهر فصدا فائدتان الاولى لا تدخل
 حرف النداء على الالف وللاهم الا في
 فلا يقال يا الرجل بل يتوسط ما يا بها الرجل
 فاي

فاي منادى مفرد معرفة والرجل صفة له
 مرفوع محل على اللفظة اي او باسم الاشياء
 غويا هذا الرجل وهذا كالاول او باجتماعها
 غويا هذا الرجل فهذا مرفوع محل صفة لاي
 الرجل مرفوع صفة لهذا او بدل عنه او عطف
 بيان والثاني قد يضاف المنادى الى الياء
 غويا غلاما في قبضة قلبها الفاعل غلاما او
 تاء مع الف غويا ابتاويد ونظا غويا
 فتحا وكسر ويعون الماق هاء السكته وقفا

مخو يا غلاميه ويا غلاماه ويا بناء

قد اختلفت في نصب النادى فقبل تلك
بفريق كلف شديد

الحرف وهو ما اخترناه وقيل بفعل هذا

من نحو ادعوا واطلب والواو بمعنى مع نحو

استروا الماء والخشب وكفاك وزيد ادرهم

ويستى منصوبها مفعول كفاك والالاستى

ومدخلها المستثنى وما اعتبر معانيه

لم في حكم المستثنى منه وشرط نصبه

ان يكون المستثنى في كلام تام اي ذكره فيه

الله اكبر اهل الكبرياء والعظمة ومنهجه المبروت
والعزت والى الغيث والرحمة ملك الدنيا والاخرة
رب الارباب الله الاله وجبار الجبابرة مبدئ
الغياث معلن الشرير عظم الملكوت شديد
المجربون لطيف المايشاء الله الراول كل شيء
واخره لا اله الا هو حشون له الاصوات وسا
هونه الابصار وقامت اليه القلوب لا يقضى في الامور
الا هو ولا يدبر مقاديرها غيره ويسمى الحكيم
بشيء دره المقادير الحكيم اللطيف الخليل سبحانه

جل جلاله اعظم شأنه واشهد جبروته

يسبح الخلق طهره له وليستفون منه ويتقون اليه
قد اعطى طيبى علماء واحصى قسسى عدد الحمد لله
النور ومدير الامور العظيم شانا العلى مكان القدر
سلطان المنبر برها قهار هو يحيى ولا يحيا غيره
الذى لا هو معقب لحسنه ولا اراد لفساده
اللهم لك الحمد على حكمك بعد علمك عليك
وعلا عفوكم بعد قدرتك حمد ابداء ما خلقت
وسبح حيث اردت حمد يكون وارضى الحمد لك
واحبه اليك واقربه منك ولك الحمد عند
القطر ودرى السجى وانما سب الخلق خضع كل
شئ لاسمك

نبت يا وقف باسكان است يا باشام يا قوم تعرف انشان
مرايه
انرا خرا نكلمه يا باشد اكر وقف باسكان يا اما
است حكم تنجيم وترقيق انرا مانند آواست
كه گفته شد و حركت خدا نرا اعتبارى ندارد
واكر وقف بروم ميكني حكم تقو وترقيق انرا
مثل حكم آراست منكر است چرا كه روم حكم
حركت دارد و شيخ محمد گفته نظم وقف
بر اهرم ساكن كر باشام ميكني و در بوش
وقف خواهي هي و صلش كن لجام در احكام
را خلا فهاي جبار است شيخ محمد در عيل الترتيل

و اما سید محمد و صاحب شاطی بیان ایشان
 در کتابهای خود مفصلاً ذکر کرده اند حقیر
 احکامی که اکثر قرا بر آنند و با قرائت عاصم موافق
 بودند مذکور نمود فصل دیگر در تعلیظ و
 ترقی لام است بدانکه اصل در لام ترقی است
 و تعلیظ وی موافق قول قراء سبعه در لام
 الله است چون بعد از ضم یا فتحه باشد خواه
 انفتحه و ضمه اصلی باشد خواه غار ضی مثل قال
 و ان الله و يفعل الله و يغنيهم الله و يحسن
 الله و قالوا اللهم و مانند ایشان و پنج

غار ضی اما همزه از این جهت سبب مد است
 که همزه حرف شدید و مجهول است و از همزه
 حروف قوی تر و سخت تر و قوی تر است و در
 مد حروف هوایی و خفیف اند و در غایت ضعیف
 و سستی و نرمی اند و چون ضعیف و قوی با هم
 جمع شوند بضرورت ضعیف را نیز قوی باید
 داد تا مناسب قوی گردد که تلفظ با ایشان
 درست و آسان آید و ان غیشور مکرر یکین
 حرف مد که جوهر ایشان خوب عمل آید
 پس مد را از برای تلا فی ضعف ایشان قرا

داده اند و اما سکون که سبب مد است چونکه
 حروف مد ساکن اند و ما بعد ایشان نیز ساکن
 باشد چون دو ساکن بهم رسند و در زبان بیابا
 ثقیل است پس مد را قرار داده اند که تلا فی
 حرکت کند و ثقیل را ثقل کرد و چون موجب
 زیادتی مد و چیز است این باب را در مد و فصل
 و تمهید نماید و یکی در بیان مدات که موجب
 وی همزه است و دیگری در بیان مدات که
 موجب وی سکون است و تمهید در بیان بعضی
 از متفرقات مد فصل اول در بیان مدات

الاخذاد فانما الحكيم يتاثر كل احد منها في الآخر
 و اما المذهب الثاني وهو ان يشاب ثم يعاقب
 متروك بالاجماع فلم يبق الا الثالث وهو ان يعاقب
 عقاباً منقطعاً ثم يخالف في الجنة وهو الحق المناسب
 للعدل و ما غلب عنه بالميزان هو كناية عن العدل
 في الجنة **هذا** شفاعه محمد صلعم لاهل البكار
 غايته لان من جوز العفو لهم جوز الشفاعه
 و من لم يجوز لم يجوز و لما بطل المذهب الثاني ثبت
 الاول **قايده** الايمان تصديق ما يجب تحقه
 من دين محمد صلعم و هذا التفسير قريب الى موضوعه

اللغوي من تفسير الوعيد به واهل الكباير
 مصدقون فهم مؤمنون فيحقون الثواب
 الدائم لانه عوض عن الايمان **فان** الوحش
 محتركا او عدل لا انتصاف وايصال اعوان
 الا لام الاله كما يليق بعد له التعالي في ذلك
 المكلفون وغير المكلفين يوصل اليهم اعوان
 الا لام ومشافهم بحاسب الجميع بحاسبه
 حقه **ثم** وحيث فرضنا وفتنا في ذلك
 امنا وحدنا به فليقطع الكلام على نصيحة
 وهي ان من نظربين عقابه في خلقه وشاهد
 حلاله

فان

ثم وجهه

ونيز دليل كند که دو پادشاه در عراق با یکدیگر
 بخصوصت آیند و بسیار خلق از لشکر ایشان کشته
 شود و اکرویرا بجانب مغرب بیند دلیل کند
 که در آخر سال نوحها از زن کرد و ولیکن
 بیاریها و شبها فراوان بود **افنادن ستاره**
 اگر درین ماه سئنه بسا دافند دلیل کند
 بنمون پادشاه آن ولایت و مخالفین و جنگ
 مردم با یکدیگر و نا ائمنی از دزدان و راه زنان
 اما درین سال غله و حبوبات ثبات زمین فراوان
 باشد **قوس قرمز** اگر در اوجانب مشرقه بیند
 دلیل کند که در ولایت مشرق قحط و تکی و بیماری

حذرت النفاة سرمد علی علیه السلام
 علیه السلام

انما امرت العالمين بالصلاة والسلام على خير خلقه
 محمد وآله الطاهرين لان ابدان الله تعالى كعبه
 كلمة الله في الدنيا وحيثما وجدتموها فمعها كمال
 در زعم بعضی از علم داخل شده است حقیقه مقال
 محتملین و بیان اینکه انچه نسبت بایشان داده
 میشود که ایشان عمل بظن و در احکام الهی حلاوت
 میدادند یا اینکه آیات بسیار و اخبار متضاهرت
 بوضع از عمل بان مذنبین است بلکه انچه از طریق
 ایشان مستفاد میشود است که عمل بان غرض بلکه باید
 هر کس که بتدقی از خطا ترسی در جمیع امور خود چه
 اصول و چه فروع اصول انرا باید بطریق عام و بین
 باشد و هرگاه خطا و انکند معذور و تخلف
 بلکه فاسق و اثم خواهد بود و بیست در مکلفین

بسیار بود و اکرویرا بجانب مغرب بیند
 دلیل کند بر فتنه و فساد و بلا و خصوصت مردم
 در مغرب و نا ائمنی **حرب** اکرویرا بجانب
 مشرق بیند دلیل کند که در ولایت عرب جنگ
 و خصوصت بود و اکرویرا بجانب مغرب
 بیند دلیل کند که درین سال بسیار دودام هله
 کردند و در ولایت خوزستان سه سال مردم در
 توشین باشند از سخنان اراجیف و در هر شهر
 با یکدیگر و جنگ عداوت در میان خلق پیدا شود
سرخ اگر درین ماه سرخی آسمان بدید
 آید دلیل کند بر سرمای سخت و برف و یخ بسیار درین سال

میان علماء و عوام و در این زمان حضور و
 شریعت حجتی بر علیه اقلات و اشیاء و
 اشیاء علیه السلام زمان نیست و شریعت
 خلاف ایشان دادن خلاف شریعت و اشیاء
 عقلیه و غلبه برین منطوق است و مستعمل
 چون هر کس که میگوید که اشیاء را شریعت
 دین بر هر کس که اشیاء را میگوید که شریعت
 بالحقانند و چنانکه اخبار یون بر این متفقند
 و مستعمل بدان نیست و خلاف آن است و از اینست
 از متقدمین و محذوفین که این اصل از مسلمات قرآنی
 اصول چند دیگر هست که بر این مسلمات خلاف است
 اول آنکه شریعت که حکم الله تعالی در هر چیزی و اشیاء
 و تعدد در آن راه ندارد و اولیاء خداوند
 مختلفند و ازین جهت باید از اشیاء را
 میدانند که چنانکه تقصیر گویند باشد و اشیاء را
 میدانند

میان علماء و عوام و در این زمان حضور و
 شریعت حجتی بر علیه اقلات و اشیاء و
 اشیاء علیه السلام زمان نیست و شریعت
 خلاف ایشان دادن خلاف شریعت و اشیاء
 عقلیه و غلبه برین منطوق است و مستعمل
 چون هر کس که میگوید که اشیاء را شریعت
 دین بر هر کس که اشیاء را میگوید که شریعت
 بالحقانند و چنانکه اخبار یون بر این متفقند
 و مستعمل بدان نیست و خلاف آن است و از اینست
 از متقدمین و محذوفین که این اصل از مسلمات قرآنی
 اصول چند دیگر هست که بر این مسلمات خلاف است
 اول آنکه شریعت که حکم الله تعالی در هر چیزی و اشیاء
 و تعدد در آن راه ندارد و اولیاء خداوند
 مختلفند و ازین جهت باید از اشیاء را
 میدانند که چنانکه تقصیر گویند باشد و اشیاء را
 میدانند

فخرج ان بياحي حيا شلا لو كن في سنة بلان الفقه
 زباده بر ادله قاطعه عقلیه و جوی اشیاء و قطعه
 متفق علیه این الفرقین را باقی و دیده که حکام
 الهیه چند قسم میشد بعضی ضریقه بدیهیه و بعضی
 شریعت شریعه بر این و میباید از هر دو قسم
 دین باشد و اینها منصوص است و عقیده در این
 و منوع میباشد و چنانچه کسی در این اجتهاد و
 اشیاء را عقیده ندارد و در این مجتهدین و عوام
 را که میگویند از این است که معروف و شریعت و عقیده
 مروری شده است که عقول و حکام از این
 الدلایله یا اخبار متواتره معنویه یا لفظیه و غیره
 قطعیه یا غیره و بعضی نظریه اند که هیچیک از اینها
 قسم سابق در این وجود نداشته باشد که هیچیک از اینها
 عقیداد ندارد که در سنت قطعیه و غیره باشد
 و کلاه است که بعضی از این قسم عقیداد و حجت باشد
 علم و قطع و اشیاء را میگویند و در این علم و قطع و اشیاء را

من نوع و در این است اعنی ممکن از تحصیل علم بتوهم قطعیه
 کثیر منقسم است و نمیتواند انکار جوایز عمل با و در صورت
 علم ممکن از علم یا احتیاج نماید و غیره خلاف این است
 سابقه و در این است که میگوید در حالی که عمل عقیده را حقین
 میگویند که واجب میباشد که قسم ثانی است اعنی صورت
 ممکن از تحصیل علم باین برین که در سنت و اشیاء
 مراتب تمام احکام الهیه بعنوان قطع عقیده و الا عقل
 انکار هر چه عمل باین را در صورت ممکن نماید چنانچه
 و در سابقه است برین معنای ایشان در این زمان
 حکایت است که ایامی وضع ممکن از علم نیست و تمام احکام الهیه
 احتیاج الیه ایامی وضع عدم ممکن از علم یا تمام مابذلکه
 بعضی از اینها را باقی و بعضی از اینها را منصف
 ازین مسلمات و در این لازم است که شریعتی احدی از این
 نماید که ایامی وضع ممکن از علم هیچ احکام و مابذلکه
 ایام الناس از این وضع و دیگر و جوی با اینها رسید باید
 حکم و علم و حکم بر این فرقین منقسم و انصاف
 و در این است که میگویند که ایامی وضع و اشیاء را

پس بدان این که گفته که این بدیعی است و معنی
 که هر کاد منافع میان دو نفر نبود و اگر عوامی
 و جوی که و دیگر و علم و مدعی و جوی و دست
 که اقبات نماید و الا مدعی بر او جوی نخواهد
 جده و مطابق و جوی و دست مدعی و جوی و دست
 مدعی که مدعی من طلاق مدعی از طرف مدعی و دست
 که مدعی از مدعی است و جوی و دست مدعی و دست
 میان مدعی و مدعی و مدعی و مدعی و مدعی و مدعی
 مدعی و مدعی و مدعی و مدعی و مدعی و مدعی
 هر که مدعی و مدعی از آن مدعی را قبول کند و دست
 آنکه قصه او در زنادی مدعی خواهد بود و دست
 و دست مدعی و مدعی و مدعی و مدعی و مدعی و مدعی
 و دست مدعی و مدعی و مدعی و مدعی و مدعی و مدعی
 باید بقوت برسد چنانچه بحال نظر و دست مدعی و دست
 و اختیار و دست مدعی و دست مدعی و دست مدعی و دست
 اختیار و دست مدعی و دست مدعی و دست مدعی و دست
 قطع و دست مدعی و دست مدعی و دست مدعی و دست

سین طسم یادیم در هر دو موضع که یکی در
 سوره شعرا و دیگری در سوره قصص است و
 حمزه کوفی که هر دو را اظهار میکند قسم
 است که بعد از نون ساکن یا تنوین یا یا و او
 واقع شود ایشان را ادغام با غنة باید کردن
 باتفاق قرا اگر چه از حروف غنوی نیستند
 لاکن چونکه نون ساکن و تنوین و قرین چندانی
 بخرج ایشان ندارد غنة نون را باقی میکنند
 که ادغام محض شوند و نون خلف که راوی
 حمزه است ادغام محض است به غنة مثال

یا من یعل و نورانی و مثال و او من و اق و
 رعد و برق و امثال ایشان و بدانکه قرا خلاف
 کرده اند در ادغام نون سین و نون و القاف
 در ما بعد ایشان لیکن از روات غاصم ابو بکر ادغام
 با غنة میکند و حفص اظهار و سبب اختلاف
 ایشان را شیخ جلال و بعضی دیگر در کتابهای مطلق
 ذکر کرده اند شرح و بیان آن طولی دارد درین
 مختصر نمیکند و همانکه گفته شد این ادغام
 در کلمات واقع میشود ^{سین} که اگر در یک کلمه واقع
 شود و آن در قرآن عظیم بغیر از چهار لفظ است
 مثل دنیا و بغیان و قنوان و صنوان و ما

در لغت پنهان کردن بود و در اصطلاح قرا پنهان کردن
 حرف بر حرف نثار قول عرب که میگوید اغمث
 فيه و اغمثت عنده یعنی اخل کردم در او و پنهان
 نمودم نزد او چنانچه اخفا حالت میان اظهار
 و ادغام بی تشدید که واقع میشود نون ساکن و
 تنوین را گاهی که بعد از ایشان یکی از پونزده حروف
 متبقی این احکام مذکور بیاید و آن حروف
 این است ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ
 ف ق ک و در این صورت نون ساکن و تنوین را
 اخفا با غنة باید کرد نونزدهمین این حروف مذکوره

بجلاف اذ علم محمداً انه كور شد چرا كه اخفا لازم
 الغنة ميباشد زیرا كه نون ساكنی و تنوین در
 نون این پونزده حروف مستند و مدغم نمی
 بلکه مخفی میشوند پس بنا برین غنة ایشان باقی
 باشد و این اخفا با بعضی از این پونزده حروف
 ظاهر می شود و بعضی نه و این از قوت و
 ضعف خود ایشان ميباشد اگر بعد از نون
 ساكنه و تنوین یکی از حروف مستند واقع
 میشود مثل قاف یا كاف اخفا ظاهر میشود
 و اگر از حروف مرفوعه باشد ان ظهور را ندارد

از و التبادر فی کلام الشارع او المغنیه اعني الغنة و الأول
 بمنع والثاني مسدود لا يثبت الا حقيقة المرفوعة فالتبادر
 وفي كلام الشارع مكارمة باللسان لما يحكم به الوجهان فانه لا شك
 في حصول هذه المغنیه في الأذهان من مجرد سماع هذه الألفاظ
 في أي كلام كان غاية ما كان تقول هذا التبادر لاجل انه بكلام
 المتكلمة فيقول هذا غير معلوم بل لا شك انه كثر استعمال الشارع
 هذه الألفاظ في هذه المغنیه والمحصل اننا نقول ان التبادر
 معلوم وكونه لا مر غير الوجه غير معلوم فحكمه في الحقيقة والتمسك
 أكثر لحقائق القوية والعرفية وافتعال كون التبادر بواسطة امر
 اخر خارجي الأكثر واعلم ان هذه المسئلة قليلة الغناطه المحيطة
 هذه الألفاظ حقا في سائر ما التزمته في كلام الأئمة الأعلام
 علماء التلام فاعلم الشارع فيه غاية البعد واستقلال القرآن
 والاختيار النبوية المقولة من غير جهة التمسك بما لا يكاد يتحقق
 بدون بعض من الألفاظ على ذلك الحكم الثالث الأصل في اللفظ
 ان يكون مستعملاً فيما وضع له حتى يثبت الخزانة فإذا أراد اللفظ
 من الحقيقة والتمسك بحقيقة وكذا إذا أراد منها وبين الفعل
 أو التخصيص والأشراك والأضمار ولكن ان وقع التمسك من بين ما
 من هذه الخمسة مع امر من الألفاظ في آية لا شك ان الحكم بان الحكم

والتبادر

وَمِثْلَ إِمَّا أَنْتَ مَعَ مُطْلَقًا
 وَأَنْطَلَقْتُ كَأَنْ تَحْدَفَ

وَحَدَفَ مَعَ أَحَدِ الْمُعْمَلِينَ
 خَيْرٌ فَمَجْرَعُ أَنْ مَضُورٌ

كَذَاكَ مَرْفُوعِينَ أَوْ مَحْتَمِلِينَ
 أَوْ يَحْدَفُ كَأَنْ مَعَ الْمُعْمَلِ

كَأَمْ أَوْ كَأَنْ قَدْ كَانَ نُونُهُ لَحْدَفَ
 وَأَنْ خَمِيرًا رَزَا لَحْدَفَ

كَأَمْ هَذَا بَعْدَ إِمَّا لَا
 إِنْ كُنْتَ لَا تَقُولُ بَعْدَهُ

من التمسك حيث ان الحكم بقرينة معقولة الأولى على الأجر من الألفاظ
 موقوف على بيان التمسك في اللفظ أو على تقدير الاشتراك بحسب
 التوقف كما يتوقف في كل مشترك على واحد من معانيه دون
 القرينة فكل قبل بقاء الخلاف وفيه على التخصيص في قوله
 على التمسك فيقال بالعكس فيقدم التخصيص على غيره من التمسك
 الأمارة والجار والاولى التوقفية موقوف التمسك على التمسك
 خارجة أو اختارة ترجيحها للفظ المراد من التمسك أو مراد كونه
 في ترجيح المعنى على البعض من كثرة التوقف وقلة ما فائدة الوقف فليست
 فكل ذلك لا يخلص الفهم فالتوقف الغالب هو المراد من التمسك
 الموضع وبعد تسليم حصول إيماننا بالألفاظ على جواز افتراضه على ذلك
 هذه الظنون في الأحكام الشرعية فلهذا البت من التمسك المستبر
 من الوضع إطلاق المشتق كاسم الفاعل والمفعول و
 نحو ما على المتكلم بعدد ما بالفعل حقيقة اتفاقا كما اشار به
 لما اشار القريب وقيل لاقتضائهما المشهور في بيان ما في قوله لا يقتضيان
 عليه وقال صاحب الكواكب القديمة بما طالع في الخفاء يقتضيان في اللفظ
 حقيقيا واما بعد فاعلم ان المبدء كالقوله من التمسك في التمسك
 فيه اقوال لأن الجواز على ما بينا حقيقة فكلنا لنشأن كان
 بكن بقاء الجواز في الحقيقة ووقف جاز كان صاحب الكواكب

والتبادر

وَجَاءَ صَارَ نَامَةً لِلْإِنْسَانِ

أَمْسَى وَاضْحَى أَصْبَحَ بِأَلْفِ أَلْفِ

مَقَرًّا جَاءَ بِضَمِّ مَوْنِ الْجَمَلِ

كَأَجْعٍ رَيْدًا مِيرَ فِي الْمَثَلِ

وَصَارَ مَعْنَى مَا جَاءَ اللَّهُ

كَأَجْعٍ لِبَنَاتِ ظَلِّ الْخَصُولِ

مَا زَالَ مَلَجَ وَمَا لَمْ يَمِمْ

لَيْتَمُ الْخَبْرَ لِلْإِنْسَانِ

يَلْزِمُهَا التَّقَى وَلَوْ تَقْدِيرَ

كَتَبُوا لَانْقَسُوا تَقْنِيَةً

ما سلم بکنار و دلیر زینج در بالای بکنار

در بر بوس بر سر غرغون بکنار آرد که راه و منفذ

بعد نان بکیر و جنت اکره و بگوید نرم و بکیرد

خون بزد و اطل اند بکیر سفید و غم و بکیرد سرشته

و در سر بوش مسدود بان خشت اکره و خونی غایب

و نیز در بالای خشت اکره به کشته دارد کشته خفته

و بکیرد و او را خشت نخوده و در سرانش بکنار

و بکیرد به کشته کنار با نام یا مناس را در زیران

بند بچ سوزاند و سفت بزدگی در بالای

سر بوش بکنار آرد که حرکت نکند تا قیام همه و خفته

بکنار و سر و سرود و بکیر و بکیر و کشته تازه بکنار

و باز با خشت مذکور بطریق مسدود و با داتش

اورا شمسگردند اما احمد و مختار و جعفر و دارا از
شهری روی بولایت دارالمزرتهدار نهادند
چون بموضع کالج رسیدند طایفه شرحی یافتند
و بر سر راه امام زادگاه در آمدند و می دانستند
آخر الامر احمد و مختار بن طیب بن امام موسی ^ع
در موضع کالج بطرف رودخانه میر خیمه نشینند
اما جعفر و دارا در ولایت رستمدار در موضع
ابی پیرست کخانه شیخ حبیب فرود آمدند
چون روز بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست
اما فرزندان عون بن حضرت امام موسی ^ع
(ازداد)

وما
و ظل قبله کلام غر جبر غلام زید جالساً و لیس
لثقی مضمون الجملة حال غر لیس زید بخیر
و بخیر تقدیم اخبارها کلامها علی اسماء الخیر
کان قائم گزید و اما تقدم بهما عملها
فاختلف فی لیس و ما یلزمها النفع
فی دایم و بخیر فی العوائی غیر المأخوذ
منها تعمل عمله و لیس فی لیس تصرف
تسمی تلك الافعال افعال التناقص لا تتم

بالمرفوع كالبر الأفعال النوع الثامن

أفعال سمي الأفعال المقاربة وهي كالأ

فعال الناقصة إلا أنها التزم فخرها

المضارع إلا ما شذ وهو عسى وحرى

ولم ينك رزم وخلوق وكرب واوشاء وإنشاء

وطينق وجعل واخذ وعلق وهي أدنوا

الخبر الاسم رجاء أو حصولاً أو اخذاً فالأو

لصى وحرى ولخاق لقي وخبرها مع

أن نحو عسى زيد أن يقوم ويجوز حذف

أصيده

أن في خبرها إذا قدم الفعل نحو عسى

يقوم زيد فيجمل التمام والتقص ونحو حرى

زيد أن يقوم واخولقت السماء أن تمطر وانما

كاد وكرب واوشك وكثران في أو

نحو اوشك زيد أن يقوم وقلت

في أخوية الثالث البواقي قوله تعالى

نحو وطفقا بخصفان عليهما

وسرق الجند والشاء أو جعل أو

خذ

او اخذ او علق السائق مجد و اي شرع
 فيه وليس معها ان انبها للمحال وان
 الاستقبال لم يستعمل غير الماضي من تلك
 الافعال الا يكاد ويوشك وموشك
 اسم الفاعل النوع التاسع افعال
 بسمي افعال للدح والذم يكون بعد
 اسمان مفعولان احدهما الفاعل
 والاخر المخصوص بالحمد او الذم

انما يكاد والذم فيكون
 مفعولان فيكون
 مفعولان فيكون
 مفعولان فيكون

بولایت ری میزادند و بموضع عبد العظیم رسیدند
 ساختند دریاات ایشان پیا رشتد بالقاب موسوی
 علی بن مهدی بن فضل بن قاسم بن ثابت بن قیدار
 بن یونس بن وکیل بن رزاق بن برهان بن خالد بن
 عون بن حضرت امام موسی کاظم ع بولایت میزادند
 و دریاات ایشان پیا رشتد بالقاب موسوی اما ابو
 بن مصوم بن خضر بن داینال بن فردوس بن زید
 عطار بن ازربن یوسف بن ناصر بن حسن بن ابراهیم
 بن فضل بن عبد الله بن حضرت امام موسی کاظم ع از
 بغداد روی بولایت استر آباد میزادند در آنجا طین

ساخته دریات این پسر شد با نقاب موسی
 اما صالح بن امام موسی کاظم از بغداد روی نوشت
 شهریار نمودن چون بموضع در این رسیدند و طبع
 دریات این پسر شد با نقاب موسی کاظم از
 قاسم بن حسن بن امام موسی کاظم از بغداد روی نوشت
 کوه نهادن چون بموضع بارود رسیدند و محمد
 را شهید کردند اما عبد الله بن عون بن امام موسی
 کاظم عدا را بکبل و بموضع فرداران ویران کردند
 اما محمد رضای بن حضرت امام موسی کاظم نوشت
 فیروز کوه در موضع ذرمان شهید کردند اما عبد الله
 بن موسی

اصول الملاحم نهادم زیرا که آنچه اصل این کتابها
 جلد درین کتاب یاد کردیم و از خدای عزوجل توفیق
 خواستم بتمام کردن این کتاب تا ازین بیادگار بماند
 و دیگر برافایده و نفعیت خود خوانندگان بر منق
 بتوحم و میفرستد و الله اعلم بالصواب **پیت**
 جهان یادگار است ما رفتی یزدم نماید یزدی
 مقالات اول فهرست کتاب فهرست احکام آثار
 علوی در حکم دلیلهای **ب** کسوف آفتاب ۲ و خف
 ماه ۳ دایره آفتاب ۴ دایره قمر ۵ برآمدن ماه نو
ع شماره کیسودار ۷ دلیلهای قوس و قزح
 ۱ دلیلهای افتادن شماره ۴ دلیلهای علت

حره ۱۰ دلیلهای خری که از آسمان بدیداید ۱۰
دلیلهای علامت عجیب که در آسمان بدیداید ۱۲
دلیلهای مانند شخصی که در هوا بدیداید ۱۳ بانکه
بعد ۱۴ درخشیدن برق ۱۵ آتش که از هوا بر
افتد ۱۶ باران باریدن سخت ۱۷ باریدن نرگه
۱۸ باریدن خاک ۱۹ باریدن وزع یا گرم از آیر
۲۰ میاشدن عبار صعب ز هوا و ظلمت و تاریک
شدن هوا ۲۱ جستن باد سخت ۲۲ بانکه از هوا
شنودن ۲۳ بانکه از زمین شنودن ۲۴ دلیلهای
زمین لرزه ۲۵ گرمای زمین ۲۶ سرمای زمین ۲۷
باریدن برق بی هضکام ۲۸ **مفالت در قمر**

۵۱
بدانکه در اول سال از آن حکم دلیلهای خیر پیدا
و در آخر سال از آن حکم دلیلهای شر هم پیدا شود
و علی الجملة چون ابتدا این علامت بشب نیک یا بر
نیک و طالع نیک باشد اگر چه حکم دلیلهای وی
بر شر کند تا اثرات شر کمتر باشد و چون ابتدای
وی شب بد یا بر وزد و طالع و ساعت بد بود
اگر چه حکم دلیلهای وی بر خیر کند تا اثرات خیر
کمتر باشد بفرمان خدای تعالی زیرا که روزهای
نیک و بد هم با مروت حکم وی بدیداید چنانکه میفرماید
فی ایام نحسات و جای دیگر فرمود فی یوم مستمر یقین
دانکه هر چه حکمای قدیم گفته اند جز صحیح و معقول
نست

نبود و مقصود انبیا علیہ السلام و جعفر صادق
 علیہ السلام و حکمای قدیم از یاد کردن حکم دلیل
 این علامت آن بود که چون علامتی یاد و علامت بایستد
 این علامت را دیکتی پیدا شود حکم دلیل و برادرین
 کتاب نگاه کند اگر دلیل بخیر و نیکی کند خدای عزوجل
 شکر و سپاس داری و اگر حکمش دلیل بر شر و فتنه
 از فساد و معصیت توبه کند بخدای باز کردن و در طاعت
 و احسان افزاید و غافل نباشد تا بفضل و کرم حق
 تعالی این شر و فتنه و بلاد دفع کند **دلیلهای ماه**
تشرین بآنکه تشرین اول سی و یک روز بود دوم
 بعد از نوبی منزل عوا براید وقوع المقدم و میشود و یا

تشرین اول
 تشرین دوم

از سماک

روز از سماک بر آید و رشافر و شود در اول این ماه
 باد صبا جستن کبر و حکمای قدیم چنین گویند که اگر اول
 این ماه روز یکشنبه بود زمستانی خوش بود و نا
 سخت کرم بود و کوسفند و کاو و دروغ و انگیب بدین
 سال بسیار باشد و اگر اولش روز دوشنبه بود
 زمستانی پیسنده باشد و باران بسیار بارد و نا
 سخت کرم نباشد و درختان کشت و رز و آفت زسد
 و بیماریها و مخاف و مرگ بسیار باشد و انگیب
 کم بود اگر اولش سه شنبه بود زمستانی سخت شر
 بود و برف و یخ بسیار باشد و مردم باز کام و ترله
 و سرفه و بیماریها اندرین سال بسیار بود و اولش

روز چهارشنبه بود زمستانی معتدل بود و یاران بسیار بار و تابستان خوش بود و میوه بسیار بود و مرگ مردمان پیشتر بود اگر اولش روز پنجشنبه بود زمستانی سخت سرد بود و میوه و انگبین بسیار بود و اگر اولش روز آدینه باشد کدم وجودها و انگبین و انکو بسیار باشد و مرگ کودکان باشد و اگر اولش روز شنبه بود زمستانی سخت سرد بود و باد بسیار بود و برف و یخ بسیار بود و کنگه و جو کم بود و مرگ کودکان بسیار بود و مردم ماه تهای مختلف بود **کسوف آفتاب** آوردین ماه آفتاب بگیرد دلیل کند که دشمن آن دلیل مسخر

پادشاه شوند و ملخ بسیار بود و سه ماه باران
کم بار و در ولایت حبشه و نو به قط و تنکی
و نالایمی باشد **دلیل های خوف** **ق**
اگر درین ماه بگیرد دلیل کند بر زمین مغرب قحط
و تنکی سخت بود و مرگ بسیار بود و در ولایت
بابا یاران بسیار بود کشت و رزان زمین و از سرما
زیان رسید و پادشاه بابا را دشمنی بسیار بدید آید
و مرگ مرغان و ماهیان بسیار بود و مردم را اند^{ین}
سال کرد و در چشم و ریشهای تر بسیار بوده
در میان اهل مشرق جنگ و فتنه افتد و خون^{یخت}
آید و آنجا بسیار بود و مردی بزرگوار در مغرب

وَأَكْثَرُ وَأَكْثَرُ كَذَانِ صَتِي بَظَاهِرٍ مَعْنَى لَا يُؤْتَى
 الرَّابِعُ أَيْدٍ مَنصُوبًا ^{الدَّالَّةُ} وَغَيْرُهُ أَرْبَعَةٌ وَصَحِيحًا
 الْأَوَّلُ اسْتِثْنَاءٌ بِالْأَوَّلِ لَمْ تَنْصِفْ مَا تُبَيِّنُ
 كَمَا نَحْنُ الْعَوْمُ جَاءَ الْأَزِيدُ
 بِالسَّابِقِ لَمْ يَنْصِفْ أَنْ هَلَا
 أَنْ مَحْرَجًا مَعْنَى سَابِقٍ مُنْقَطِعٍ
 كَمَا نَحْنُ الْعَوْمُ وَالْأَزِيدُ
 سَتَقَى مِنْهُ قَبْلَ أَنْ يَنْدَكِرَ مَعْنَى وَبِالْعَوَامِلِ حَصْرٌ
 وَالْعَالِيَةُ غَيْرُ مَوْجِبٍ يَحْكُمُ مَا جَاءَ الْأَزِيدُ أَنْ يَرْجَى
 وَمِنْ كَلَامِهِ وَجِبَتْ ذِكْرُهَا وَسَبَّاحُ الْأَنْصِبِ حَصْرٌ
 الْأَوَّلُ اسْتِثْنَاءٌ بِالْأَوَّلِ لَمْ تَنْصِفْ مَا تُبَيِّنُ
 مَا جَاءَ الْعَوْمُ وَالْأَزِيدُ

كذا مال اوصف بعد الله وبعد زيد ثم في مشاهد
 الغد أما تحقيق حصل يا زيد ثم العاقل والعاقل
 يا زيد ثم الحسن الوجه نصف والحسن الوجه شبه
 يا زيد ثم الحسن وجه شبه والحسن وجه العطف
 يا رجلاً عطفًا وزيدًا يجب وطالعًا جليلاً وعمراً جليلاً
 عمر العطف بعد عبد الله جاء نواب المبنى ما يرجع
 نواب المبنى ما يرجع ان ينصب قبل المحل وقفا
 ان يفتح بلفظه قد عطف على العاقل زيد
 اكد يا نتم اجمعوا جمعاً وبتراً فاعبرن مما
 عطف اليها نحو يا غلام جشراً وبتراً فاعبرن مما
 والمبدل كالمستقل مطلقاً ومثله العطف به
 بالمفرد اذ هو معرفتي قد بيني فانظروا مضاً

پادشاهی کند **در حکم دلیلهای دایره شمس**
 دایره شمس حلقه بوده که پیرامین چشمه آفتاب بود
 و او را بنازی دایره ها که پیر کویند چون درین
 ماه باشد دلیل کند بر جنگ و فتنه در شهرها
 و خصوصت سخت در میان مردم افتند و اهل
 تجارت را رنج رسد از آشفتنی ولایت و ایمنی
در حکم دلیلهای دایره قمر چون در او
 قمر بود دلیل کند بر فتنه عظیم و آشفتنی سخت
 و نا ایمنی از دزدان و راه زنان **در حکم دلیلهای**
ماه نو چون درین ماه بیند که هلال راست
 بر آید دلیل کند بر نین لوزه و رنج و سختی مردم

در هر

از مغنویه بفید عرفا غلام زیدان یکنی او صفی
 کضارب زید و امی هذا بل حال او مستقبل شرط لذل
 ان کان من غیر فخصیصا ان کان خبیثا منه نفی من ذل
 کما تم فی ذل ان طریقی کفر الیوم کذا لامایفی
 ان ذکر المضاو و المضاو ما تشرقت صدرا لقناه مقل
 ان ما مستغنی عن المضاو ما تشرقت صدرا لقناه مقل
 فترقت فاعلم من غیر فخصیصا لا یصل قنایه اثبت ما یذکر
 انارة العقل و مکتور ذکر و هو لعقل فیه تذکر بعض
 غلام هدی بعد قامت فتنه تانیث قامت غلام کاسع
 الثانی المجر و بالحرف لب بالجر ظاهر و مظهر بحب
 یمن الی عن ریح فی الیاء و الام منها ظاهر قطعه
 و هی کتفها تحتها جا و از ما نا لم یحس الیها
 و رت محقق سکر و التاء باسم الله فان اقتضت

ان کان من غیر فخصیصا
 کما تم فی ذل ان طریقی
 ان ذکر المضاو و المضاو
 ان ما مستغنی عن المضاو
 فترقت فاعلم من غیر
 انارة العقل و مکتور
 غلام هدی بعد قامت
 الثانی المجر و بالحرف
 یمن الی عن ریح فی الیاء
 و الام منها ظاهر قطعه
 و هی کتفها تحتها جا
 و رت محقق سکر و التاء

بالفرزین زید بشر مر یا کذات یا زید اخاک فیکجا
 اخاک بدل بعد یا عبد الله کذات زید مثله قد رواه
 للعطوف مثل المثالین بواو و الواو قاعه مقام الیاء او
 ان مع المعطوف الخلیل فاختر رفعا و بعلیل
 و عکسه یؤخر و المجر ان کان ترع اللام فیه یجی
 و غیره فاختار الخلیل الا فیکوثر او یبدیل
 لما قد راعی یا موی و یسوی و کنا یا عیسی
 ان تابع موی لظرف بالرفع و النصب قد جان و لایحضر
 و غیر الشذوثة الی العشر یجمع و رفقه کما خبر
 و المائة ان کان بعد عشر بفر منسوب فیزید
 و المائة و الالف ثم جمعه مشاهیر و در در
 لن یجمع کثلاث تایت و بالثلاث یا بیه جافات

غیر قابل للشان الحسبه فتنبیه بفر و اسطه
 مخلوق مثله غیر ممکن فبعثه الرسل واجبه
اصل امتناع وقوع القباح و الاخلال بالواجب
 عن الرسل وجه لا یخرجون عن جلال اعتبار لثلاثه
 عقول الخلق عنهم و یثقون باجابه لطف فیکون
 واجبا و ینشی هذا لطف عصمه فالرسل معصومون
مقاله کل صیغ من صیغته الی غیره علم تأیید
 خارق للعاده خال عن المعارضة مفروق بالحق
 موالد لدعواه اریک لهم طریق الی تصدیقه
 و ینشی ذلک معجزه و ظهور معجزات الرسل واجبه
اصل محمد رسول الله سلم لانه ادعی النبوة و ظهر المعجزه
 علی من اما الذموی فعملومه بالثبوت و اما المعجزه فیکثر
 و اظهره الفان لانه سلم یحیی بوالعرب و عجین و
 عن معارضته مع قریه و اهلهم و فرط فاجتهاد

اصل

الان لم يقدر احد من الفضاة على تركيب كلمات على
 متواله فيكون معجزا فيكون محمد صلي الله عليه وسلم نبيا حقا
هل اذا كان محمد صلي الله عليه وسلم نبيا حقا وجب ان يكون
 معصوما فكل ما جاء به من الايعاز من العقل عيب
 تضديقه وان نقل عنه شيئا مما يارضه العقل
 لم يجز ان كانه بل يتوقف فيه ان يظهر من شرعيته
 التي هي ناسخه لجميع الشرائع ويا فيه شيئا الذي لا يجب
 الانتقاد اليها والاشكال لا حكمها **اصل** لما امكن وقوع
 الشر والفساد وار تكاب المعاصي بين المخلوق وجب
 في الحكم وجود دليل القاطع هو امر عن المعروف وفاته
 عن التكريمين فالحق على الامم من فرائض الشرع
 فنقد الاحكامه ليكون الى الصلاح اقرب ومن
 الفساد ابعد ويا من من وقوع الفتن والفساد
 ولان وجهه لطف وقد ثبت ان اللطف واجب

هـ

اصل

المكلفون حقوقهم من الثواب والعقاب وكذلك
 عذاب القبر والصراط والكتب وانطاق الجوارح
 وغيره فانما اخبروا به من اجل الاثر لا مكانها و
 اخبار الصادق بها **اصل** لا عادة المعدوم محال
 والا لزم تحلل العلم في وجود واحد فيكون
 الواحد اثنين وهو محال ولما كان حشر الاجساد
 حقا وجب ان لا يعدم اجزاء ابدان المكلفين
 وادامهم بل تبدل التاليف والمزج والفساد
 المشار اليه كتابه عنه **شبهة** قالت الغلاة سفير
 حشر الاجساد محال لان كل جسد اعتدل
 من اجبه واستعد واستحق فيصان النفس
 من العقل فاعيدت اليه نفسه والاول على
 قوامه فيلزم اجتماع نقيضين على بدن واحد

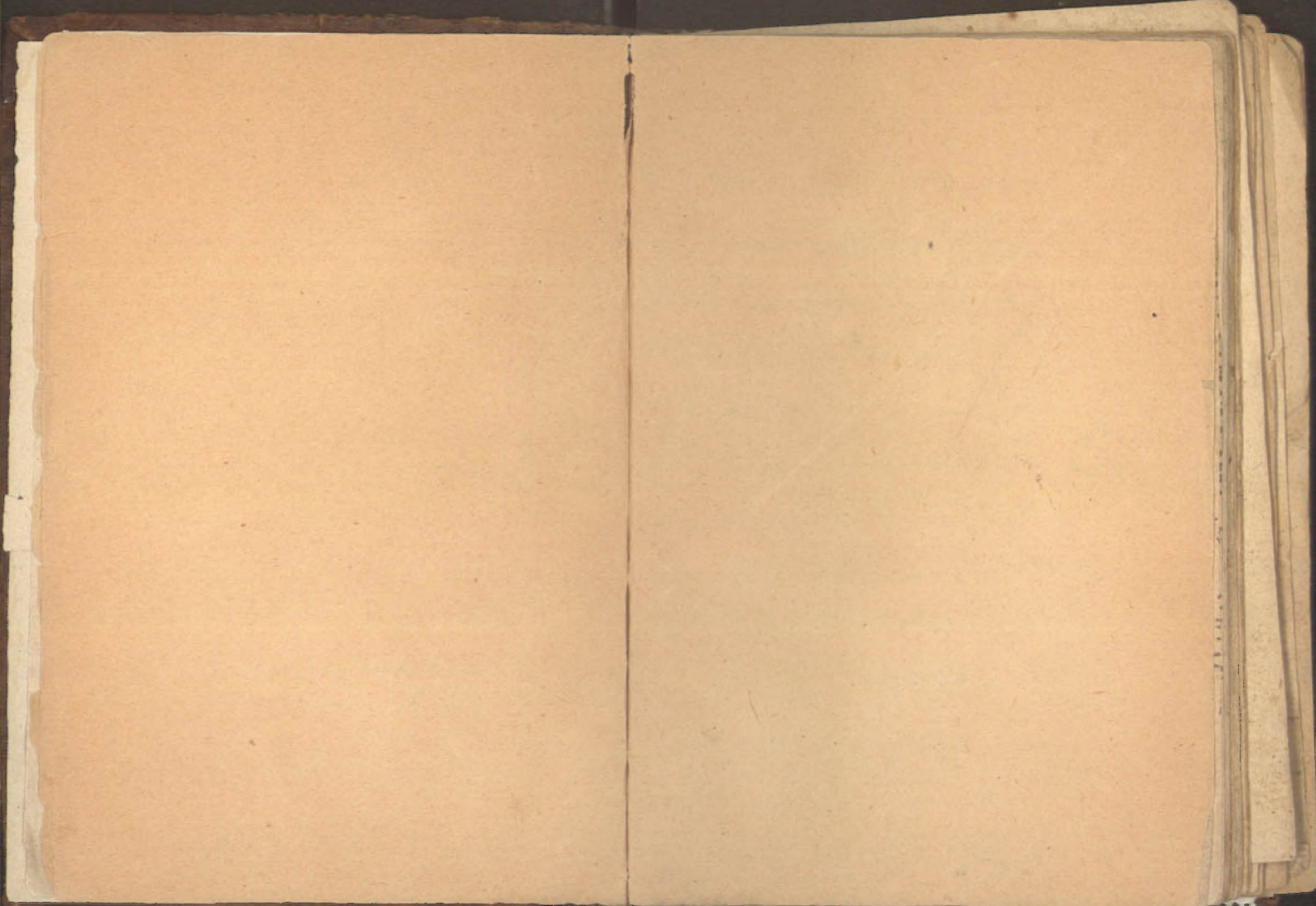
هـ

شبهة

وهو محال لنا اثبتنا الفاعل المختار وابطلنا اولئك
 لم ينجح الى جواب هذه الكهف باقات **اصل**
 الثواب والعقاب الموعودان دائمان وكل
 من استحق الفعل فلو انصف اجزا بدن الميت
 بالمزاجه استحق نفا من العقل الفعل الثواب
 بالاطلاق خلد في الجنة وكل من استحق العقاب
 بالاطلاق خلد في النار ومن لم يثبتها
 كالصبيان والمجانين والمضعفين لم يحسن من
 الكريم المطلق تعذيبهم فيدخلون الجنة ايضا
 واقام من جميع بين الاستحقاقين فان كان
 متوعدا عليه توعدا مطلقا لا عينيه امكن
 بالامكان لعالم ان يعفو الله عنه بفضله
 وكرمه لانه وعد به مع حسنه وعظا الوعد

اصل





ادراكه
تتبعه

سنة
عشر
فقط
بالبينة
الملاحة
البرازيل
لحقنا



خطی احمد